

مترجم: شایان طباطبایی

5. قرن نوزدهم (1815 الی 1919)

قرن نوزدهم، به طور خارق العاده‌ای، کوتاه‌ترین حوزه تاریخ حقوق بین‌الملل است. ویژگی برجسته آن ظهور و تسلط فلسفه حقوقی معروف به پوزیتیویسم بود. این امر به حقوق بین‌الملل جلای علمی بخشید - یا به عقیده برخی، آن را به یک جلیقه تنگ بسته کرد. اما پوزیتیویسم قرن را برای خود نداشت یا به شیوه‌ای کاملاً نداشت. گرایش جدیدی که به نام مکتب حقوقی تاریخی شناخته می‌شود، سهم مهمی را دارا بود و قانون طبیعی، در مقابل فرصت‌های متفاوت و سنگین، توانست زنده بماند، هرچند به روش‌های جدید و غیرمنتظره.

الف. «قانون عمومی و نظام اروپا»

با شکست قطعی فرانسه امپراتوری در سال 1815، قدرت‌های پیروز اروپایی (بریتانیا، پروس، روسیه و اتریش) نوع جدیدی از حل و فصل صلح را طراحی کردند که نه صرفاً بر اساس توازن قدرت مادی بین کشورهای بزرگ، بلکه بر اساس مجموعه‌ای از اصول کلی با ماهیت بیشتر بود. این اصول کلی، مطمئناً دارای ویژگی محافظه‌کارانه‌ای بودند. هدف این بود که مجموعه‌ای از ترتیبات سیاسی در سراسر قاره ایجاد شود که (امید می‌رفت) از وقوع مجدد بلای انقلاب جلوگیری کند. حل و فصل صلح باید توسط قدرت‌های بزرگ - که البته خود منصوب به این کار بودند - از طریق مداخله نظامی در صورت لزوم کنترل می‌شد. قدرت‌ها حتی نام بزرگی برای شراکت خود داشتند: «قانون عمومی و نظام اروپا». این نظم حقوقی مبتنی بر پایبندی صادقانه به تعهدات معاهده، همراه با احترام به قوانین تعیین شده و دولت‌های مشروع و حقوق مالکیت در داخل کشورهای اروپایی است. اما همچنین شامل وظیفه‌ای از جانب حاکمان بود که مشروعیت خود را از طریق ارائه حکومتی مسئول و کارآمد به مردم خود و همچنین از طریق همکاری با جنبش‌ها برای تغییر منظم و مسالمت‌آمیز نشان می‌دادند.

به چند مورد از این مداخلات مجمع اروپا می‌توان به اختصار اشاره کرد. اولین آنها در دهه 1820 به دلیل "مشروعیت" بودند، زمانی که مداخلات نظامی برای سرکوب انقلاب در ناپل و ساردینیا (توسط اتریش) و اسپانیا (توسط فرانسه) انجام شد. همچنین در دهه 1820، مداخله بریتانیا، فرانسه و روسیه در مبارزات استقلال یونان منجر به استقلال پادشاهی یونان شد. دخالت قدرت‌های بزرگ به طور مشابه به استقلال بلژیک در دهه 1830 منجر شد. اگر شرایط تحمیل شده بر طرف بازنده برای کل قاره بیش از حد بی‌ثبات‌کننده به نظر می‌رسید، گاهی قدرت‌ها در حل و فصل صلح پس از جنگ مداخله دیپلماتیک

می‌کردند. این اتفاق در سال 1878 رخ داد، زمانی که قدرت‌های بزرگ وارد عمل شدند تا از برقراری صلح بین جدال بیش از حد خشن روسیه علیه ترکیه برای ایجاد یک جنگ پیروزمندانه جلوگیری کنند.

حداقل در برخی از این موارد، ملاحظات بشردوستانه، در کنار شوخی‌های سیاسی معمول‌تر، نقش داشته است. رایج‌ترین علت نگرانی در این جبهه، امداد رسانی به جمعیت مسیحی بود که قربانی ظلم و ستم در امپراتوری عثمانی بودند. این قطعاً یکی از انگیزه‌های مداخله یونانی در دهه 1820 بود. در سال 1860، قدرت‌ها در یک بحران خشونت جمعی در منطقه کوه لبنان مداخله کردند. قوی‌ترین این اقدامات بشردوستانه قدرت‌های بزرگ احتمالاً همان اقدامی بود که در سال 1897 در کرت انجام شد، زمانی که قدرت‌ها برای متوقف کردن جنایات و ضد جنایات بین یونانی‌ها و ترک‌ها وارد عمل شدند. عملاً در هیچ یک از این موارد، انگیزه بشردوستانه خالص وجود نداشت، که تمامی ملاحظات آن دست نخورده بود. با این حال، برخی از سوابق (قابل بحث) برای مدافعان بعدی، قانونی بودن مداخله بشردوستانه ایجاد شد.

«سیستم» کنسرت اروپا (اگر بتوان آن را چنین نامید) به زبان مدرن، آشکارا هژمونیک بود. هیچ نشانه کمی از اصل برابری دولت‌ها وجود داشت. با این حال، کنسرت اروپا حداقل یک ایده‌آل - اگر نه همیشه حقیقی - اقدام جمعی و سازمان‌دهی شده دولت را برای حفظ صلح بین‌المللی ارائه کرد. تا این حدود در واقع پیش‌بینی سازمان ملل پس از 1945 بود. اما وکلای بین‌المللی هرگز توجه چندانی به آن نکردند. در عوض، جاه‌طلبی‌های آنها به هدف دیگری معطوف شد: این که حقوق بین‌الملل را از میراث حقوق طبیعی‌اش باز کنند و آن را چیزی شبیه به یک علم به معنای امروزی آن اصطلاح کنند.

ب. انقلاب پوزیتیویسم

در جبهه مفهومی، ویژگی اصلی قرن نوزدهم، نقش غالب پوزیتیویسم بود. «پوزیتیویسم» به معنای آنچنان چیزهای زیادی است که شاید بهتر است از به کار بردن این اصطلاح به طور کلی اجتناب شود. تعبیر «پوزیتیویسم» از قرون وسطی (حداقل از قرن چهاردهم) برای اشاره به قوانین دست ساخته دولت‌های خاص، بر خلاف قانون الهی (یعنی دستورات خدا) یا قانون طبیعی استفاده می‌شد. با این حال، آنچه در قرن نوزدهم جدید بود، چیزی به نام «فلسفه، پوزیتیویسم» بود که مبتکر اصلی آن، فیلسوف اجتماعی فرانسوی، آگوست کنت بود. برخلاف شیوه‌های فکری نظری یا مذهبی، منظور کنت از «پوزیتیویسم» چیزی شبیه به یک موضوع «علمی» یا «عینی» یا «تجربی» بود. او معتقد بود که نوع بشر سه مرحله تاریخی بزرگ را پشت سر گذاشته است: الهیاتی، متافیزیکی و (اکنون) «ایجابی». در مرحله کلامی، اندیشه‌های دینی غالب بود. در مرحله مابعدالطبیعه، تفکر حقوقی و فقهی غالب شد - به معنای در اصل، قانون طبیعی. اما عصر سوم - دوران «پوزیتیویسم» (به قول کنت) - اکنون در حال طلوع بود و نوید بخش رهایی واقعی و نهایی ذهن انسان از خرافات و جزمات گذشته بود.

در شکل اولیه خود، پوزیتیویسم ظهور نوعی اتوپیای تکنوکراتیک را متصور بود، که در آن جهان نه توسط روحانیون، سیاستمداران یا حقوقدانان (مانند دوران غم‌انگیز الهیات و متافیزیک)، بلکه توسط مهندسان و صنعتگران اداره می‌شد. سرمایه‌گذاران این دیدگاه، اولین بار توسط نجیب زاده عجیب و غریب فرانسوی، کنت دو سنت سیمون، در اوایل قرن نوزدهم مطرح شد. به نتیجه منطقی خود رسید و

منسوخ شدن دولت-ملت را متصور شد. پوزیتیویسم اصیل سنت سیمون و کنت ملغمه عجیبی از تکنوکراسی و بشارت بود. در واقع، پوزیتیویسم به یک دین تبدیل شد و بیشترین تأثیر را داشت، همانطور که در برزیل (که پرچم ملی آن با شعار پوزیتیویستی «نظم و پیشرفت» مزین شده است) اتفاق افتاد. جای تعجب نیست که حقوقدانان فلسفه پوزیتیویسم را در جهتی متفاوت قرار دادند.

1. اعمال فلسفه پوزیتیویسم در حقوق بین الملل

همانطور که در بالا ذکر شد، در قرن نوزدهم هیچ چیز کوچک و تازه ای در مورد ایده حقوق اثباتی وجود نداشت. آنچه در مورد پوزیتیویسم به عنوان یک مکتب فکری ققھی متمایز بود، اصرار دکترینی بر این بود که حقوق اثباتی تنها قانون حقیقی است، یعنی رد کلی و اصولی قانون طبیعی به عنوان یک راهنمای معتبر یا الزام آور برای رفتار. در این زمینه، پوزیتیویسم قرن نوزدهم حتی فراتر از هابز، که مولد اصلی آن بود، رفت. پوزیتیویست‌های دکترینر (همانطور که می‌توان آن‌ها را منصفانه چنین نامید)، به قانون اختیاری پایبند بودند و در عین حال پیوند بین آن و قانون طبیعی را می‌گسلند، پیوندی که یکی از ویژگی‌های اصلی قانون بود. سنت گروتیان به طور خلاصه، شراکت بین قانون ملل و قانون طبیعت اکنون به طور غیرقابل جبرانی منحل شده تلقی می‌شد. یکی از محوری ترین جنبه‌های پوزیتیویسم، توجه دقیق آن به مسائل مربوط به منابع حقوق بین‌الملل - و به ویژه، به این گزاره بود که حقوق بین‌الملل اساساً نتیجه یا ویژگی اراده دولت‌های جهان است. قواعد حقوقی توسط خود دولت‌ها ایجاد شده است، چه به صورت صریح (در معاهدات کتبی) و چه ضمنی (به شکل عرف). بنابراین حقوق بین‌الملل اکنون به عنوان مجموع یا تجمیع توافق‌هایی تلقی می‌شد که کشورهای جهان در هر زمان به آن رسیده‌اند. در عبارتی که در بین پوزیتیویست‌ها ضرب المثل شد، حقوق بین الملل اکنون باید به عنوان قانون بین دولت‌ها تلقی شود و نه به عنوان قانونی فراتر از دولت‌ها. به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل اکنون به عنوان مجموعه‌ای از قواعد برخاسته از پایین به بالا، به عنوان آفرینش آگاهانه خود دولت‌ها، به جای اینکه به عنوان چارچوبی از پیش موجود، ابدی و فراگیر در نظر گرفته شود، تلقی می‌شود. در نتیجه، مفهوم یک مجموعه قانون نظام مند و فراگیر - که یکی از ویژگی‌های برجسته قانون طبیعی است - اکنون کنار گذاشته شد. حقوق بین‌الملل اکنون به عنوان دنیایی از قطعات، انباشته‌ای از قواعد خاص و مورد توافق، به جای یک تصویر منسجم واحد در نظر گرفته می‌شد. در هر زمینه‌ای که توافق بین دولت‌ها وجود نداشت، قوانین بین‌المللی اجباراً ساکت بود.

یکی دیگر از تأثیرات مهم پوزیتیویسم، جایگزینی تصویر قدیمی، قرون وسطایی و غایت‌شناختی با چیزی بود که می‌توان آن را یک دیدگاه ابزارگرایانه نامید. به عبارت دیگر، قانون از آن پس به عنوان یک هدف فطری برای خود، یا منعکس کننده یک طرح جامع جهانی تلقی نمی‌شد. در عوض، اکنون قانون، در اصطلاحات تکنوکراتیک، به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهدافی در نظر گرفته می‌شد که فرآیندهای سیاسی در مورد آن تصمیم می‌گرفتند. به طور خلاصه، قانون اکنون به عنوان یک خدمتکار دیده می‌شد و نه به عنوان یک ارباب. قرار بود ابزاری برای خدمتگزارانی

عملگرا باشد تا نقشه راهی برای رستگاری ابدی را بکشند. با دیدگاه مبتنی بر رضایت حقوق بین الملل، اصرار اکثر پوزیتیویست ها بر مرکزیت دولت به عنوان موضوع اصلی (یا حتی تنها) حقوق بین الملل، یعنی به عنوان حامل انحصاری حقوق و تکالیف در مورد حقوق بین الملل، پیوند نزدیکی داشت. اکنون دولت ها دارای آنچه که «شخصیت بین المللی» نامیده می شود، تلقی می شوند - و مهم تر از همه، دارای مجموعه ای از حقوق اساسی هستند که باید همیشه از آنها حمایت شود. مهمترین این حقوق اساسی حق بقا یا حفظ خود بود. منظور این است که در مواقع اضطراری، کشورها حق دارند اقداماتی را انجام دهند که در غیر این صورت مغایر با قانون باشد. دراماتیک ترین تصویر از این نکته در قرن نوزدهم در سال 1837 رخ داد، زمانی که دولت بریتانیا، در مواجهه با شورش در کانادا، نیروهایی را به ایالات متحده فرستاد تا به تعقیب شورشیانی که از خاک آن کشور به عنوان پناهگاه استفاده می کردند بپردازد. آنها موفق به دستگیری اشرار شدند و در این راه چندین نفر را کشتند و یک قایق به نام کارولین را منهدم کردند. ایالات متحده به شدت با این تهاجم مسلحانه به خاک خود مخالفت کرد. انگلیس اقدام خود را به عنوان دفاع از خود توجیه کرد. مکاتبات دیپلماتیک بین دو کشور در این مناقشه بیان کلاسیک اصل دفاع از خود بود: اقدام در مواجهه با بحرانی که «آنی، طاقت فرسا، بدون انتخاب وسیله و هیچ لحظه ای برای مشورت باقی نمی گذارد». امروزه به عنوان بیانیه متعارف معیارهای اعمال دفاع از خود توسط دولت ها باقی مانده است (اگرچه این بیانیه اصل کلی ضرورت بود تا دفاع از خود).

تأکید بر حقوق اساسی دولت ها نیز به پوزیتیویسم به شدت متکثر شد. هر ملت-دولت دارای مجموعه متمایزی از منافع ملی خود بود که در یک محیط رقابتی و حتی خصمانه ذاتاً برای دستیابی به آنها تلاش می کرد. هر ایالت در قلمرو خود دارای حاکمیت بود. و قوانین داخلی هر ایالت می تواند تاریخ، ارزش ها، آرمان ها، سنت ها و موارد خاص آن کشور را منعکس کند. در این دوره بود که اصل «برابری حاکمیتی دولت ها» به همراه قاعده هم زمان عدم مداخله دولت ها در امور داخلی یکدیگر، به سنگ بنای اساسی - یا حتی جزم اصلی - حقوق بین الملل تبدیل شد. این نکته پایانی در مورد دیدگاه تکنوکراتیک پوزیتیویسم است. حداقل در اصل تأثیر مهم سیاست زدایی حقوق بین الملل را دارا بوده است. وکلای بین المللی در قرن نوزدهم به طور فزاینده ای تمایلی به ورود به حوزه های مناقشه سیاسی نداشتند. در این راستا، آنها تضاد شدیدی با اجداد قانون طبیعی خود که با افتخار ردای منتقد اجتماعی را بر تن کرده بودند، ارائه کردند. وکلای پوزیتیویست بیشتر تمایل داشتند که خود را همتای حقوقی مهندسان کنت بدانند. به ویژه، به طور گسترده مورد توافق قرار گرفت که منافع اساسی امنیت ملی مسائل سیاسی است و نه حقوقی - تمایزی که گروتیوس و واتل برای درک آن مشکل داشتند. به همین ترتیب، پوزیتیویسم تلاشی شدیداً غیراخلاقی داشت. این ویژگی ها در هیچ کجا به اندازه موضوع جنگ مهم نبود. پوزیتیویست ها تمایل داشتند که حق و نادرستی تصمیم یک دولت برای توسل به جنگ (jus ad bellum) را به عنوان یک موضوع سیاسی و نه قانونی ببینند. بنابراین، جنگ اکنون به عنوان یک ویژگی اجتناب ناپذیر و دائمی سیستم بین دولتی تلقی می شد، به گونه ای که اصطکاک یکی از ویژگی های اجتناب ناپذیر و دائمی یک سیستم مکانیکی بود.

2. پیشرفته شدن (حرفه ای شدن و تخصصی سازی) حقوق بین الملل

اخلاق علمی، تکنوکراتیک و غیرسیاسی پوزیتیویسم، حس جدیدی از دقت، خصلت تجاری ماندنی را در مطالعه و اجرای حقوق بین الملل به ارمغان آورد. یکی از پیامدهای این امر افزایش حس حرفه ای بودن و تا حدی همبستگی شرکتی بود. یکی از نشانه‌های مهم این امر، تأسیس دو نهاد حرفه ای و تخصصی بزرگ در قدیم، انجمن حقوق بین الملل و مؤسسه بین المللی دروایت، در سال 1873 بود. همچنین دوره ای بود که در آن حقوق بین الملل به خودی خود به موضوع مطالعات دانشگاهی تبدیل شد، جدا از فقه عمومی و به ویژه مطالعه حقوق طبیعی. (موضوعی است که هنوز در انتظار بررسی دقیق است.)

قرن نوزدهم همچنین دوره ای بود که در آن رساله های سیستماتیک عمده ای به زبان های مختلف اروپایی شروع به نگارش کردند. جایی که وائل رهبری کرده بود، بسیاری از آنها پیروی کردند. در سال 1785، گئورگ فردریش دو مارتنز رساله ای مهم نوشت که از نوشته های قبلی جدا شد و اساساً مبتنی بر عملکرد دولتی بود نه بر دکترین حقوق طبیعی. به زبان انگلیسی، برجسته ترین شرح اولیه توسط هنری ویتون، دیپلمات و محقق حقوقی آمریکایی بود که عناصر حقوق بین الملل او برای اولین بار در سال 1836 منتشر شد. با نسخه های جدید تولید شده به مدت یک قرن، به عنوان اولین نسخه موجود بود. نسخه رابرت فیلمور در بریتانیا به دنبال ویتون آمد که رساله او در سال 1854 به چهار جلد (با دو نسخه دیگر) منتشر شد. اولین نسخه حجیم آلمانی زبان توسط آگوست ویلهلم هلر در سال 1844 بود (که تا سال 1888 به هشت نسخه رسید). اولین رساله ای که تجسم آگاهانه فلسفه پوزیتیویسم بود توسط یک دیپلمات آرژانتینی به نام کارلوس کالوو در سال 1868 بود. (du droit des gens، توسط éophile Funck-Brentano و Albert Sorel در سال 1877).

تأثیرگذارترین کتاب عمومی بین المللی Manuel de Droit اثر هنری بونفیس در سال 1894 بود (با هشت نسخه در دهه 1920). یکی از پرطرفدارترین متون برای نویسنده سوئیسی یوهان کاسپار بلانتشلی بود که شرح او در سال 1870 (به زبان فرانسوی) شکل یک «رمز» سیستماتیک را به خود گرفت.

یکی از پرطرفدارترین متون نویسنده سوئیسی یوهان کاسپار بلانتشلی بود که شرح او در سال 1870 (به زبان فرانسوی) شکل یک «رمز» سیستماتیک را به خود گرفت. تفاوت آشکاری در سبک، اگر نه از لحاظ ماهوی، بین نویسندگان انگلیسی-آمریکایی و همتایان اروپایی قاره ای آنها پدیدار شد. پوزیتیویسم دکترینر، به عنوان یک فلسفه نظام‌مند، اساساً محصول نوشته های قاره ای بود که دو چهره برجسته، دیونیزیو آنزیلوتی ایتالیایی (که بعدها قاضی برجسته دادگاه جهانی شد) و

هاینریش ترپیل آلمانی بودند. نویسندگان انگلیسی زبان، در بیشتر موارد، از نظر دیدگاه تجربی تر بودند و بیشتر بر رویه های دولتی، تصمیمات دادگاه ها و موارد مشابه تمرکز داشتند و حقوق بین الملل را به عنوان نوعی نسخه فراملی از حقوق عمومی انگلیسی تلقی می کردند. تقسیم فکری کار بین امر عملی و اعتقادی تا به امروز به عنوان شاهد باقی مانده است.